

ارنست همینگوی

شادینامه کوتاه فرانسیس مکامبر
و بیست وهفت داستان دیگر

همراه با مقاله‌ای از
رابرت پن وارن

انتخاب و ترجمه
صالح حسینی

با همکاری:

پویا رفویی و پرویز طالب‌زاده



انتشارات نیلوفر

فهرست

۹	یشگفتار مترجم
۱۳	ارنست همینگوی (۱۹۶۱ - ۱۸۹۹) رابرت پن وارن
۶۳	شادینامه کوتاه فرانسیس مکامبر
۱۰۵	پایتخت دنیا
۱۲۳	برف‌های کلیمانجارو
۱۵۳	بیرمرد کنار پل
۱۵۷	روی اسکله در ازمیر
۱۶۳	اردوگاه سرخپوستان
۱۶۹	فصل دوم
۱۷۱	دکتر و خانم دکتر
۱۷۷	فصل سوم
۱۷۹	نه ز یاری، نه ز دیار و دیاری
۱۸۵	فصل چهارم
۱۸۷	یوران سه‌روزه
۲۰۱	فصل پنجم
۲۰۳	مشت‌زن حرفه‌ای
۲۱۵	فصل ششم
۲۱۷	کوتاه‌قصه‌ای
۲۲۱	فصل هفتم

۲۲۳	زادبوم سرباز
۲۳۳	فصل هشتم
۲۳۵	انقلابی
۲۳۷	فصل نهم
۲۳۹	آقا و خانم الیوت
۲۴۵	فصل دهم
۲۴۷	گُربه زیر باران
۲۵۳	فصل یازدهم
۲۵۵	شکار ممنوع
۲۶۳	فصل دوازدهم
۲۶۵	برف قندی
۲۷۳	فصل سیزدهم
۲۷۵	بابام
۲۹۳	فصل چهاردهم
۲۹۵	شط دوشاخه: بخش یک
۳۰۷	فصل پانزدهم
۳۰۹	شط دوشاخه: بخش دو
۳۲۳	تکمله [L'Envoi]
۳۲۵	در دیاری دیگر
۳۳۳	شباهت کوه‌ها با فیل سفید
۳۴۱	آدم‌کش‌ها
۳۵۵	بازجویی ساده‌ها
۳۵۹	امروز یومُ الجمعة است
۳۶۵	حالا خودم را می‌خوابانم
۳۷۷	پس از توفان
۳۸۵	قمارباز، راهبه و رادیو

ارتست همینگوی از سنخ نویسندگانی است که از جنگ‌های انفصال به بعد
بیش از پیش در ادبیات آمریکا باب می‌شوند - نویسندگانی که شخصیت
و زندگی خود را مرکز ثقل نوشته خویش می‌سازند و فرافکنی می‌کنند.
نویسنده‌ای از این دست و نگرشی این چنین به ماهیت و نقش نویسنده
در تاریخ متأخر است. اگر بخواهیم از نخستین نمونه آشکار چنین
نویسنده‌ای نام ببریم، احتمالاً کسی جز لرد بایرن نیست، همان «رمانتیک»
مثل اعلا، که شخصیت خویش را کارمایه آثارش قرار می‌داده است. اما در
دنیای معاصر، علاقه به شخصیت رمانتیک با عناصر دیگر آمیخته شده
است. با اثبات‌گرایانه شدن روزافزون قطب فکری، نقش مقبول هنرمند
ادبی به جای مؤکد شدن رنگ و خیال، مشمول تأکید فزاینده بر گزارشگری
شده است. والت ویتمن هنگامی که سرود: «انسان‌ام من، رنج برده‌ام من،
سراز اینجا در آورده‌ام من»، هر دو عنصر را به هم پیوند داد، یعنی ناظر یا
سخنگوی رمانتیک (و در نسبت با او، شاعر برخوردار از نقابی خاص) و
اثبات‌گرایی که موضوع واقع‌گرایانه‌ای را در شعرش گزارش می‌داد. از
این رو، گزارشگری و داستان مستند و زندگی من (اتوبیوگرافی) بیش از
بیش به هم برآمدند، آنچنان که در آثار استیفن کرین و تئودور درایزر و

شروود اندرسن، و این اواخر هم در آثار همینگوی. در آثار همینگوی، این رابطه خاص انسان با اثر، یا انسان با هنرمند، به مباحث مربوط به ماهیت داستان به دوران ما^۱ و همینطور هم به رابطه نویسنده با مخاطبانش دامن می‌زند.

ارنست همینگوی، بیست و یکم ژوئن ۱۸۹۹، در حومه خرم اوک پارک شیکاگو به دنیا آمد. پدرش پزشک متنعمی بود، و دوران کودکی را در ناز و نعمت به سر برد. خوش سیما و برومند و تیزرای بود. در دبیرستان فوتبال بازی و مشت‌زنی می‌کرد و تابستان به تابستان، تحت تعلیم پدر، در شمال میشیگان به ماهیگیری و شکار و جنگلبانی می‌پرداخت. سپس در هیجده سالگی گزارشگر کانسزاس سیتی استار^۲، با مزد پانزده دلار در هفته، شد و لایه زیرین زندگی را نظاره می‌کرد و شعر می‌خواند. سال بعد، یعنی ۱۹۱۸، در ایتالیا راننده آمبولانس شد، زخم مهلکی برداشت و، با وجود زخمی شدن، جان یکی را نجات داد. در بیمارستان، تقریباً از سر تصادف، غسل تعمید یافت، آن هم به دست کشیشی آبروتزی، که به همراه پزشکی که همینگوی در بیمارستان دیده بود، در وداع با اسلحه ممثل می‌شود. همان‌جا نیز عاشق پرستاری شد که الگوی کاترین، قهرمانانوی^۳ همین رمان، گردید. دولت ایتالیا به او، که نخستین آمریکایی مجروح در ایتالیا بود، مدال شجاعت اعطا کرد.

همینگوی سال بعد به موطنش در شیکاگو بازگشت، یک سال بعد

۱. «به دوران ما»، به جای in our time. اتفاقاً همین عبارت عنوان نخستین مجموعه داستان همینگوی است، که «در زمان ما» به جای آن اختیار کرده‌اند. اما من به تبع حافظ - «گرچه جام ما نشد پرمی به دوران شما» - «به دوران ما» را راجح دانستم.

2. Kansas City Star

۳. قهرمانانو، از سرناچاری، به جای heroine.

گزارشگر تورنتو استار^۱ شد، و سال پس از آن، یعنی ۱۹۲۱، ازدواج کرد و سرراش به پاریس بود که معرفی نامه شروود اندرسن (که همینگوی در شیکاگو دیده بودش) به گرتروود اشتاین بر او سبق برده بود. در پاریس، در مقام خبرنگار خارجی، برای تورنتو استار کار می‌کرد و مصاحبه‌های بین‌المللی و جنگ‌های چریکی را مخابره می‌کرد. اما همه آرزویش این بود که نویسنده شود و برنامه‌اش، به قول خودش، این باشد که «واقعی‌ترین جمله معلوم همگان» را بنویسد، یعنی عرضه سرراست رویداد بی‌شائبه برای به‌دست دادن «جمله خبری ساده و واقعی». در این گفته، گذشته از برنامه آموزشی او در مقام نویسنده، خمیرمایه «فلسفه» اش هم نهفته بود. در همین اثنا، وی با گرتروود اشتاین و عزرا پاوند و فورد ماکس فورد و اسکات فیتز جرالده، که دیگر نام‌آور شده بودند، آشنا شده از هر کدام، به شیوه‌های متفاوت، آنچه را که برای تکامل خویش نیاز داشت اخذ کرده بود. زیرا بخشی از نبوغ او در این بود که معین کند چه چیز - و کدام کس - برایش مفید فایده است و از آن بهره‌ور شود. بخش دیگر نبوغ او توش و توانش بود و بخش دیگر اعتقاد راسخ به اینکه آدم بزرگی می‌شود و بخش دیگر هم عطف توجه کامل و بی‌امان به بلندپروازی‌اش. همپای این خصلت‌ها، خصلت دیگری داشت که رشح‌های از دل نمودگی در آن نبود و عبارت بود از پشت پا زدن به و انتقام گرفتن از هر کسی که زمانی برایش مفید فایده بوده است.

از این دوران، آفرینش کمابیش غریزی نقاب همینگوی در کار آمد، یعنی آفرینش ناظر، «چشم» به ظاهر عاری از عاطفه اما، به واسطه اشتداد توجه و صحت گزارش، القاکننده نیروی عاطفی سخت فروخورده. وانگهی، نقاب چه‌بسا نوع خاص رویداد را برای این اشتداد مرموز توجه